

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به روایت عمر ابن حنظله بود که خب الحمد لله جهاتی را از بحث در این مدت سعی کردیم به عقل خودمان توضیح داده بشود. آن بحث آخری که در مقام دلالت بود که احتمال دوم بود بحث درباره این بود که اصولا اگر ما قبول بکنیم که این حدیث مبارک ناظر به اختلاف احادیث است یعنی موردش اصلا این است، ولو اول حکمین را گفته و به یک مناسبت هم متعرض حال قاضیین شده و فقیه، حالا فرض کنید متعرض حال فقیه شده لکن مصب اصلی این قسمت از روایت ناظر به مسئله اختلاف حدیثین است یعنی بعبارۀ آخری این حدیث به هر حال به این دو تا مطلب نظر دارد، یکی شأن فقیه یا اختلاف فقیهین، آن چه که مربوط به فقیه می شود، دوم مدرک او که روایات و اخبار باشد، به هر حال ایشان یک تعارضی را یا خصوصیات را در فقیه ملاحظه کرده است و در مسئله خبر هم همین طور.

آن چه که الان متعارف و معروف است عرض کردیم بعد از زمان علامه و بحث ترجیح، بیشتر حدیث را به تعارض خبرین زدند، اشکال آقازیا هم این بود که این به تعارض حکمین می خورد و این مشکل دارد که توضیحش داده شد.

ما حرف مرحوم آقازیا را یک توسعه ای بیشتری دادیم و گفتیم اصلا حدیث ناظر به فقاهاست، مقام فقاهاست و طبعا در مقام فقاهاست باید با حدیث برخورد علمی بشود و من جمله اختلاف احادیث، این امر طبیعی و واضحی است.

لکن می شود قبول کرد، آن وقت بحث خبر آن وقت ثانوی می شود، اساسا بحث درباره فقیه است، عکس این را هم می شود تصور کرد که این خبر ناظر به اختلاف خبرین باشد و آن وقت به عنوان ثانوی فقیه یعنی اساسا بحث خبرین است، از راه بحث اختلاف خبرین مقام فقاهاست روشن می شود پس یکیش اصلی کلام است و یکیش لازم و فرعی کلام است.

یا اصلی کلام ناظر به حکمین و فقیهین است، حالا حکمین را که آقاضیا گفت اشکال دارد و نمی شود و یا لازم به خبرین است که بالملازمه، به هر حال لا اشکال که فقیه شیعه در مباحث خودش و در استنتاجات خودش اعتماد اصلیش بر خبر است، اهل قیاس و این جور چیزها نیست، این امر واضحی است که فقیه شیعه راهش این است.

حالا هل الکلام، الکلام فی أن الروایة هل اساسا ناظر به خبر است که مستند حکم است یا اساسا ناظر به خود مقام فقاها و کیفیت مقام فقاها و یا اختلاف حکمین و این جور مسائل است.

انصافا اگر ما باشیم خود روایت خب شواهدی داشت که فقیه مراد است، حکم مراد است لکن شواهد دیگه هم باز در خبر دارد که مراد خود خبر است و تصادفا دارد که وجدنا احد الخبرین موافقا، بعد می گوید خذ بما خالف العامة فإن فیها الرشاد که ظاهرا مراد از ما نه خبر باشد، حکمی که مخالف با عامه هست و مراد از این حکم هم احتمالا آن قواعد کلی است یا شاخصه های مذهب. حالا عرض کردیم شاخصه های مذهب اهل سنت در فروع هم هست مثل شستن پا در وضو یا شستن گوش یا مسح گوش های راست و چپ یا شستنش با صورت.

به اصطلاح یکی مسئله یک مذهبی است که شاخصه اهل سنت است یا مسائل کلامی مثل رویت باری تعالی در روز قیامت و اینها، یا مسائل اصولی مثل حجیت قیاس و استحسان و این جور مسائل.

پس مراد امام خذ بما خالف العامة فإن فیہ الرشاد، مراد از فیہ الرشاد ظاهرا حکم است، حالا هر نحو حکمی که می خواهد باشد نه خبری که موافق با نقل عامه است، بعید است مراد در آن جا نقل خبری که با عامه این حدیث را چون عادتا عامه احادیثشان را از رسول الله نقل کردند، این احادیث مفروض از امام است، از رسول الله نیست، بعید است مراد از ما خالف العامة ما کنایه از خبر باشد، ظاهرا کنایه از حکم است و ظاهرا مراد از کنایه از حکم یعنی شاخصه، یعنی یک چیزی که معروف است که مال اهل سنت است، یک چیزی که معروف است از اهل سنت است اگر در روایات ما آمد این روایت را قبول نکنید چون عامه اصولا در این مسائل ثلاثی که عرض شد که شاخصه در مقابل اهل بیت دارند اصولا در راه رشد صحیح نیستند، راه غلطی را رفتند، نه این که راه صحیحی باشد. الان در باب

وضو مهم ترین روایتی که در باب وضو دارند که خیلی هم به آن تمسک می کنند همین کیفیت وضوی عثمان است که عثمان آب آورد و بیرون مسجد گفت وضوی رسول الله این طور بود، صحیح بخاری هم نقل کرده که ما عرض کردیم واقعا تعجب آور است، در مدینه که در و دیوار مدینه شاهد حضور پیغمبر است و کسانی که در آن زمان عثمان بیست ساله، ۲۲ ساله بودند دیدند این ها خود پیغمبر را دیدند، پدران ایشان دیدند، مادرانشان دیدند. بعد مثلا دوازده سال، سیزده سال آن اولی و دومی حکومت کردند یعنی واقعا در این مدت تصور بر این می شد که این ها وضوی رسول الله را بلد نبودند، بعد از مثلا حدود هجده سال، بیست سال بعد از رحلت رسول اکرم ایشان به مدینه بیاید و وضوی رسول الله را به مردم یاد بدهد. خیلی بعید است، حالا می گویند یک غلامی داشته که جز همین سبی عین التمر است این بازی را او در آورده و یک تفکری در میان اهل سنت بود که گاهی اوقات یک مطلبی را که ما با آرای خودمان می گوئیم بهتر است تا آن چه که اثر است. مثلا پا چون بیشتر آلودگی دارد شسته بشود بهتر از این است که مسح بشود، سر خیلی آلودگی ندارد، پا از دست هم آلودگی به یک معنا بیشتر است، بوی پا و اینها. اگر بناست که سر مسح بشود و صورت شسته بشود و دست شسته بشود پس پا هم به طریق اولی است، حالا ظاهر آیه مبارکه که پا ممسوح است، و امسحوا برئوسکم و ارجلکم الی الکعبین لکن این معنایش این است، معنای این حدیث مبارک، معنای این کار این است که اینها می گفتند نه آقا الغسل اولی من المسح، برای ازاله بو و ازاله اوصاف و کثافات شستن بهتر از این است که انسان بخواهد مسح بکند، خب این هست و علی ای حال عرض کردم این قدر این بعدها چیز شد که از ابوحنیفه نقل کردند، البته احناف خودشان سعی کردند جواب بدهند. عرض کردم در قضایا همیشه انصاف را مراعات بکنید، جلد چهاردهم تاریخ بغداد متعرض احوال ابوحنیفه شده، شاید تقریبا نصف یا بیش از نصفش ذم ابوحنیفه است، نصف دیگرش هم مدح ابوحنیفه است و اشکالاتی که به ابوحنیفه وارد بوده را ایشان آن جا آورده.

آن وقت جلد پانزده و شانزده، به نظرم تا هفده هجده، احناف، بعضی از جلدهایش کوچک است، احناف یک جزء نوشتند در رد خطیب صاحب کتاب تاریخ بغداد، در رد ایشان نوشتند و جواب دادند.

.....

علی ای حال از چیزهایی که در آن جا از ابوحنیفه نقل می کند می گوید لو کان النبی حیا لآخذ بکثیر من اقوالی، حرف های من قشنگ است، حالا ما هم که دور هستیم، از کل آن عوالم خارجیم، لکن حالا آن ها گفتند و دیدم یکیشان جواب داده که این نبی نبوده، لو کان البتی، سلیمان بتی، من نمی دانم حالا سلیمان بتی دارای شخصیتی هست یا نه؟ توجیه این ها کردند که نبی نبوده، کس دیگری بوده.

علی ای حال اجمالا یا مثلاً راجع به خیار مجلس خب دارد دیگه، البته در خیار مجلس در کتاب تاریخ بغداد دو تا حدیث نقل می کند، یکی این که به ابوحنیفه گفتند پیغمبر فرمود البیعان بالخیار، آن جا دارد، فقال ابوحنیفه هه هه هه، اصلاً این عبارت هه هه را در تاریخ بغداد دارد.

یک عبارت دیگه دارد که خیلی خب اگر دو نفر در یک کشتی باشند شش ماه، کتابش را به او فروخت، می گویم شش ماه این عقد متزلزل است، لازم نمی شود، یعنی با همان قیاسات و فکر و قاعده و تعجب آور هم هست یعنی اگر واقعا راست باشد، چون جواب را در کلمات خود احناف جواب این شبهه را نگاه نکردم، احناف دارند، عده ایشان هم قبول کردند و عده ای هم گفتند نه، البیعان یعنی کسانی که در حال معامله هستند، هنوز بیع نشده، گفتند دیدم، اما این اشکال که شش ماه، اولاً خیار مجلس تا چند قدم برود، قام فخطی خطوات، گفت خیار مجلس تمام شد، در کشتی هم باشد. بعد هم خیار قابل اسقاط است، اسقاط خیار مشکل ندارد که، اسقاط خیار می کند، این که شش ماه بخواهد عقد متزلزل بشود. علی ای حال من نفهمیدم چه سنخ اشکالی است که ایشان می کند.

غرض این مراد امام است که اهل سنت متأسفانه مطالبی را که خلاف رسول الله می گویند اصلاً از رشد خارج است و انصافاً هم امام تعبیر خوبی فرمود، فإن فیہ الرشاد، در آیه مبارکه دارد لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی، این واضح است که این رشد نیست، واضح است که این غی است که انسان بیاید بگوید پیغمبر فرمود، من می گویم خیار دارم، خب این که راه نشد، این که کاملاً خلاف قرآن و سنت است.

پس خوب دقت بفرمایید بحثی که الان مطرح است یعنی در این جا این بوده یعنی آن طریقه و آن راهی را که ما خالف یعنی حکم، راه، طریقه، منهج، روش، تفکر، حالا یا در فقه تفکری دارند یا در اصول فقه دارند یا در اصول عقائد دارند یا حتی در چیزهایی که پیغمبر

مثل سهو النبی را نسبت می دهند که ما هم دو سه تا روایت صحیح در سهو النبی داریم یا آن چه که در بعضی روایات ما دارد الشیخ و الشیخه إذا زنیاً فارجموهما که اصلاً روایتش معتبر است، این معلوم است که عمر می گوید آیه رجم در قرآن بود، الشیخ و الشیخه إذا زنیاً فارجموهما البتة نکالا، کلمه البتة هم خیلی، هر کسی وصل کرده به نظرم ایرانی بوده یا احتمالاً مال کابل و آن طرف ها بوده، این اصلاً به لفظ آثار قرآن نمی خورد که در قرآن البتة مثلاً.

علی ای حال مراد امام سلام الله علیه این است که متأسفانه بعضی از مطالب را به دروغ نقل کردند و بعضی از مطالب، خوب دقت بکنید در روایت عمر ابن حنظله نمی خواهد بگوید دروغ است، می خواهد بگوید درست است اما خب شرایط خاص تقیه بوده، مشکلات بوده، مشکلاتی وجود داشته و سر آن مشکلات این کلام صادر شده است و آنچه که ما الان از این روایت مبارکه در می آوریم. یکی از حضار: الان روایتش باید خوب باشد از عبدالله ابن سنان.

آیت الله مددی: حالا من اخیراً به نظرم یکی دو ماه است به نظرم یکمی روایت عبدالله ابن سنان تاملی بر ما پیدا شده، یکم مشکل پیدا کرده، این هم سابقاً نبود، اخیراً یک کسی یک سوالی از من کرد، من جواب دادم، باز خودم مراجعه کردم دیدم مشکل ندارد، روایت عبدالله ابن سنان هم متأسفانه پیش ما مشکل پیدا کرد.

یکی از حضار: علی ابن ابراهیم محمد ابن عیسی عبید از یونس، یونس هم از عبدالله ابن سنان.

آیت الله مددی: علی ای حال این آقایان قمی ها یک مشکلی روی یونس داشتند، هم یونس و هم محمد ابن عیسی، هر دو انصافاً نقادین حدیث در قم روی هر دو اشکال داشتند.

علی ای حال این همان إذا زنیاً است یا آن یکی است؟

یکی از حضار: این إذا زنی الشیخ فارجموها البتة فإنهما قضیا الشهوة

آیت الله مددی: به نظرم در اهل سنت یک چیزی هم در ادامه اش دارد و الله علیم حکیم. اصلا لفظ البتة خیلی زننده است اصلا، نمی دانم! که آیه مبارکه باشد. انصافا به هیچ آیه ای نمی خورد، به تورات هم نمی خورد چه برسد به قرآن. انصافا حالا خودمانیم این روایتی که ایشان نقل کرده فوق العاده عجیب است.

به هر حال من فکر می کنم عده ای، البته روایت که ندارد صراحتا، شاید اصلا نظر مبارک امام به این نباشد که من گفتم تقیة، شاید اصلا می خواهد بگوید من هم نگفتم، این هم برای من جعل کردند، به من دروغ نسبت دادند. من دیروز آخر بحث روز گذشته عرض کردم اولاً خود امام صادق دارد که اصحاب ابی الخطاب دروغ گفتند، حضرت رضا دارد که اینها دروغ گفتند، جعل کردند، به نظرم آن جا مغیره ابن سعید دارد، ابوالخطاب را حضرت رضا دارند که اینها می آمدند جعل می کردند. حالا سنی ها که جعل می کردند جای خودش اما این شیعه ها هم متاسفانه و این اختلاف را عرض کردم در زمان حضرت بود و خیلی هم شدید بود که آن فیض ابن مختار می گوید از بس اختلاف اصحاب شدید است اکاد أشک فی دینی، اصلا در صحت این راه شک می کنم، این قدر اختلاف. حضرت می فرماید بابا تا وقتی پیش من هستند یک مطلب است ولی وقتی که بیرون می روند کل یزید آن یدعی رأسا، این به نظر من می آید که اصل این مطلب که یا دروغ است یا ممکن است با شواهدی مثل تقیه این مطلب صادر شده باشد، این در روایت عمر ابن حنظله هدف این است.

حالا قبل از این که روایت عمر ابن حنظله را الان بیان معنایش را بکنیم به حسب آن چه به ذهن می آید عرض کردیم در کتاب سلیم ابن قیس یک روایتی از امیرالمومنین هست راجع به اختلاف حدیث رسول الله که این ها مختلفند. ببینید حضرت می گوید احادیث مختلف از چند صورت خارج است:

یا یکی از این ها از کسانی بودند که به رسول الله دروغ گفتند، یا کسانی بودند که نفهمیدند و اشتباه نقل کردند، حالا حسب ما علمی، می ترسم این یکی را هم کم و زیاد بکنم. یک عده هم بودند که صحیح است و از رسول الله نقل کردند ولی این منسوخ بوده، ناسخ را ندیدند لذا در بعضی از روایات دارد که قبل المائدة یا بعد المائدة، گفت نمی دانم، گفت دیدم که پیغمبر پایش را شست، حضرت می

فرماید قبل المائده یا بعد المائده؟ خب اگر قبل المائده بوده، لذا خود من هم احتمال می دادم که بعید نبوده که قبل از مائده بعضی ها می شستند یا حتی ممکن است گاهی رسول الله هم، البته آن شستن هم معلوم نیست به عنوان وضو بوده، ظاهرا مسح بوده و بعد شستند. به هر حال چون آیه وضو در سوره مائده است که من آخر ما نزل من القرآن، این نکته را عرض کردم و خیلی بعید است ده سال مسمان ها بی وضو نماز می خواندند، تصویر بی وضو بودن بسیار مشکل است، یا وضویشان را خراب می گرفتند، وضوی درست نمی گرفتند. یک آبی به صورت چپ اندر قیچی می کردند، خیلی بعید است، این مسائل فوق العاده بعید است و لذا به احتمالات بسیار قوی وضو وجود داشته، احتمال دارد بعضی از قسمت هایش، حالا فرض کنید قسمت پا بعضی ها می شستند و بعضی ها مسح، احتمال دارد، در حد احتمال است، اصلا به نظر ما آیه سوره مائده در باب وضو نازل شد به خاطر این که به عنوان یک متن قانونی راجع به وضو باشد، یک متن قانونی باشد، غیر از آن چه که در خارج به عنوان وضو گرفته می شود که احتمال بود در بعضی از جاهایش کم و زیادی باشد، این به صورت یک متن قانونی شد مثلا دست تا کجا باید شسته بشود، سر چه مقدارش مسح بشود، پا تا کجا مسح بشود، این به صورت یک متن قانونی در بیاید، آن چه که به ذهن من می رسد این است لذا حضرت در بعضی از روایات دارد که قبل المائده یا بعد المائده؟ بعد از متن قانونی یا قبل از متن؟ این به صورت متن، و لذا چون به صورت متن قانونی شد راه تمسک دیگه به این است، نه این که حالا من دیدم یک کسی این جور وضو گرفت یا حتی ممکن است رسول الله را دیدم که پایش را شستند، حضرت می خواستند بگویند

تو دیدی اما نمی دانی وجه کار چیست

یکی از حضار: بحث روی خفین است

آیت الله مددی: آن روایت بر خفین است، آن روایت در غسل نیست یعنی در سفر پیامبر روی خفین بحث کردند، حضرت می فرمایند این قبل از مائده بوده، اما بعد از مائده و ارجلکم، خود پا باید مسح بشود، خفین به درد نمی خورد. عرض کردم من هم یک شبهه داشتم که سوال از این است یا سوال از چیز دیگری است، همین که شما فرمودید بحث خفین است.

یکی از حضار: حماد از حریر از زراره از ابی جعفر.

آیت الله مددی: به نظرم سنی ها هم این را دارند، به نظر من می آید در کتب اهل سنت در آن جا در مخالفت امیرالمومنین این قبل المائدة و بعد المائدة را دیدم، به نظرم می آید و الان تأکیدی ندارم چون الان درست در ذهنم نیست اما به نظرم آن جا هم دارند.

علی ای حال بله همین که شما فرمودید مسح خفین، ممکن است من رسول الله را در سفر دیدم روی خفین، حضرت می فرمایند درست است این قبل از مائدة بوده، این تعبیر قبل المائدة و بعد المائدة را من به یک لغت دیگری عرض می کنم، قبل از این که ما متن قانونی راجع به وضو داشته باشیم، متن قانونی همین سوره مائده است، در سوره مائده آمده و ارجلکم، خود پا، نیامده خوف، نیامده جوراب، جوراب که در آن ذکر نشده، باید خود پا باشد لذا امیرالمومنین می فرماید درست است که تو دیدی اما ملتفت نشدی که این بعدا نسخ شده، برداشته شده، به خود آیه مبارکه. غسل و مسح نبود. حالا به هر حال تا این جا یک مطلب.

اگر در این جواب امیرالمومنین دقت بکنید در حقیقت امیرالمومنین ترجیح نمی دهند، نمی گویند این خبر را مرجح بر آن خبر بکن، می گویند این باطل است و این حق است، منسوخ شده یا دروغ گفته، یا اشتباه در نقل کرده.

یکی از حضار: مورد همین روایت را می خواهد بفرمایند که منسوخ شده، قبل المائدة و بعد المائدة.

آیت الله مددی: بله، اگر هم بر فرض بوده منسوخ شده، برداشته شده است.

یکی از حضار: چون قال لا ادري، فقال علی سبک الکتاب الخفین إنما انزلت المائدة قبل أن يحبس بشهرين أو ثلاثة.

آیت الله مددی: اصلا بعضی ها گفتند مائده، حالا شهرين أو ثلاث، یک مقدارش در همان سفر حجة الوداع نازل شده، حتی گفتند یک مقدارش هم در راه نازل شده، یا یک قسمتش در مدینه نازل شده، سوره مائده خیلی امتیاز به لحاظ احکام دارد، امتیاز عجیب و شدیدی دارد. نمی خواستم وارد آن بحث بشوم و حالا هم نمی خواهم.

ببینید نکته را دقت بکنید، از حدیث رسول الله سوال می شود امام نمی فرماید ترجیح بده، جای ترجیح نیست، چرا؟ نکته اش چیست؟

امام احاطه به سنن دارد، جمیع سنن را بلد است یعنی اصولا به چیزی که احاطه دارد جای ترجیح نیست، وقتی ما احاطه نداریم ترجیح می دهیم، می گوییم این هم ظاهرا حجت، آن هم حجت، این مقدمه، این ارجح است. اهل سنت برخوردشان با حدیث رسول الله در صورت

اختلاف از این قبیل است، سرّ این که رجوع به ترجیح کردند یا بعضی‌شان تخییر گفتند یا بعضی‌شان جمع گفتند چون سنت را نمی‌شناسند، حالا فرض کنید ریشه‌ای برخورد نکردند، شاخه‌ای، این را می‌بینند، آن را هم می‌بینند، دو تا حدیث می‌بینند، سندشان هم معتبر است گیر می‌کنند چکار بکنند، این نکته است اما امیرالمومنین این طور نیست یعنی این کاملاً محیط است که سنت رسول الله چون ایشان قبل از این که پیغمبر مقام نبوت باشد همراه رسول الله بوده، حالات رسول الله را ایشان نقل می‌کند، پیغمبر این طور و این طور و این طور بودند، حالات را نقل می‌کردند لذا اصلاً جای ترجیح نیست، این راجع به روایت امیرالمومنین.

راجع به روایت عمر ابن حنظله ظاهرش این است که اصلاً از حدیث رسول الله سوال نمی‌کند.

یکی از حضار: خب شما اصلاً خود این کتاب سلیم را قبول دارید؟

آیت الله مددی: اجمالاً قبولش داریم و همان طور که مرحوم شیخ مفید.

یکی از حضار: این روایت بالخصوص

آیت الله مددی: این در کتاب کافی آمده.

حتی من فکر می‌کنم این در خود اصل سلیم معروف نبوده اما در کافی آمده چون این نسخه جدیدی که از سلیم چاپ کردند اختلاف نسخ را دارد و بعضی از روایات در کافی هست که در نسخ معروف سلیم هم نیست و در کافی هم هست، نگاه بکنید در کافی آمده، این در باب اختلاف حدیث در کافی است. دقت کردید؟

و تقریباً می‌شود گفت کتاب کافی اولین مصدر شیعه است که روایات سلیم را دیگه علنی نقل کرد، اولین مصدري که فرض کنید مثلاً کتاب محاسن یادم نمی‌آید اما کتاب کافی اولین کتابی است که

یکی از حضار: کافی جلد یک؟

آیت الله مددی: جلد ۱ است، همان کتاب العلم، در آن جا در باب اختلاف الحدیث نقل می‌کند.

آنجا قال سلیم که سئل عن امیرالمومنین عن اختلاف الحديث فقال، نمی دانم حالا سالتُ است یا سئل است، آن در ذهنم نمانده که خود حضرت از سلیم سوال کرد.

یکی از حضار: علی ابن ابراهیم بن هاشم عن ابیه عن حماد ابن عیسی عن ابراهیم عمر الیمانی عن ابان ابن ابی عیاش عن سلیم، قلتُ لامیرالمومنین إني سمعت من سلمان و مقداد و ابی ذر شیئا من تفسیر القرآن
آیت الله مددی: إلی آخره.

بعد حضرت چهار قسم می کنند و توضیح می دهند. این را خوب دقت بکنید چرا؟ چون امیرالمومنین احاطه دارد، کسی که احاطه دارد به ترجیح روی نمی آورد. این اسمش قرینه سیاقی است که من همین تازگی تاکید کردم.

در روایت عمر ابن حنظله یا عنکما دارد، الخبران عنکما یا عنکم دارد، و آن چه که از رسول الله است آن را اصلا مفروغ عنه گرفته، اصلا اختلاف حدیث رسول الله را مطرح نکرده است. خب من تعجب می کنم از بزرگان ما، انسان از کلام خودش که از آدم سوال بکنند که ترجیح نمی دهد، آدم در کلام خودش که ترجیح نمی دهد، بگویند آقا شما در فلان سخنرانی شما هست این جور گفته، یک سخنرانی دیگری هم فلان جا کرده این جور گفته، شما بگویید ترجیح بده! مثلا این کدام یکی اشهر نسخه است، کدام یکی بیشتر نسخش چاپ شده، کسی ترجیح در کلام خودش که نمی دهد، این یک قرینه سیاقی است، این ها خیال کردند که این روایت را که نگاه کردند مثل کلام فخر رازی است، آخه کتاب اصول فخر رازی چون آن در مقابل احادیث دست بسته است، راهی ندارد، امیرالمومنین نسبت به احادیث رسول الله احاطه دارد نسبت به سنن رسول الله احاطه دارد، احاطه از آن بالاتر آدم برای کلام خودش دیگه احاطه دارد، من متعجبم که آقایان ما چرا این قرینه سیاقی به این واضحی را ملتفت نشدند، سوال از روایت خود امام است. خود شخص که نمی آید برای کلام خودش ترجیح بگوید، بگوید آن شرائطی که در آن مجلس بود یک شخص خاصی بود، فلان بود، یا آن را من اشتباه گفتم، صحیحش همین است که در این مجلس است، در آن مجلس سبق لسان شد، انسان که نمی آید برای کلام خودش که ترجیح بگوید، بگوید هر دو کلام من حجت است، شما تعبد بکن ببین کدام یکی مثلا چیزش بیشتر نقل شده، اصلا چنین چیزی را من که تعجب می

کنم. البته ما در این مدت نزدیک دو ماه و سه ماه که حدیث عمر ابن حنظله و کلمات نائینی را خواندیم، اینها همه مفروغ عنه گرفتند که در ترجیح است، هی من هم می گفتم که علی فرض این که در ترجیح باشد، خب شاید شما بگویید چرا دو سه ماه معطلمان کردید؟ من می خواستم بگویم که مطلب روشن بشود، حرف آقایان گفته بشود، نه این که بگویم کم و زیاد کردیم، حرف آقایان گفته بشود، اشکال اساسی این نیست که مرحوم آقازیا می کند، من به نظرم حالا بر فرض هم حدیث را در خبرین بگیریم، بگویم مصب حدیث در اختلاف خبرین است، همان که آقازیا اختلاف حکمین گرفت یا آن که ما احتمال دادیم راجع به صفات فقیه باشد، اصلا مصب حدیث در اختلاف حدیثین باشد، سلّمنا، حالا فرض کنیم درست است، لذا امام می فرماید خذ بما اشتهر و دع الشاذ النادر فإن المجمع علیه لا ریب فیه، عرض کردیم این اولی ترجیح نیست، این سیره عقلائی است، این طریقه لا ریب فیه عند العقلاء است، می گوید من در مدینه هستم و در کوفه شما می بینید پنج نفر یک مطلب را نقل کردند و یک نفر یک مطلب را، خب آن اشتباه کرده، پنج نفر درست است، این ترجیح به شهرت نداده که آقایان خیال کردند ترجیح با شهرت است، این جا اصلا ترجیحی مطرح نیست، در این جا امام می خواهد بگوید آن کلام اصلا نیست، آن مال من نیست. و لذا باید این طور بگویم این شهرت هم شهرت نقلی است نه شهرت حدسی و اجتهاد، اصلا شهرت حدسی ربطی به بحث عالم خبر ندارد، آن یک عالم دیگری است و عرض کردیم الان در سیره عقلا شهرت حدسی هم مطرح است، شهرت نقلی هم مطرح است لکن شهرت حدسی را بیشتر الان، فرض کنید عده ای از مفسرین کتاب سرمایه مارکس هستند، مثلا یک مفسر این عبارت را این جور گفته و یک مفسر هم، یک بحثی هم اصلا دارند، یک جایی مارکس در کتابش در راس المال که اسم عربیش است، فارسی سرمایه، کاپیتال، در آن جا می گوید وجه تولید آسیائی، چون ایشان یک چیز خاصی و یک تصور خاصی از تاریخ و تفسیر تاریخ و جبر تاریخ و از این حرف ها دارد، یک جایی هم می گوید وجه تولید آسیائی، عده زیادی از شارحین می گویند مارکس می خواسته بگوید این مطالبی که من گفتم این با اروپا جور در می آید، با آسیا جور در نمی آید چون یکی از مشکلات تفکرات کسانی که تفکرات مارکسیستی دارند تفسیر اسلام است، با آن تصویری که او می کند چگونه تصویر بکنیم؟ مثلا اسلام از دوره برده داری می خواست منتقل بشود چون آنها اصطلاحا پنج دوره می دانند، کمونیسم اولی است، بعد برده داری، بعد دوران فتودالیسم و بعد دوران

سرمایه داری، بعد هم اشتراکی و بعد کمونیسم. حالا ایرانی ها خیلی اشتراکی و کمونیسم، عرب ها این الفاظ انگلیسی را خیلی قشنگ ترجمه می کنند ولی ایرانی ها تساهل دارند، حالا چون آن دوران سوسیالیسم یا اشتراکی را مقدم بر کمونیسم می دانند. به هر حال خب این حالا، خود این آقایان مارکسیست های وطنی ما هم متحیرند که اسلام، بیشتر میلشان به این است که دوران انتقال از برده داری به فئودالیسم است، اسلام را در این تفسیر تاریخی از دوران انتقال از برده داری به فئودالیسم، از آن ور هم با شواهد جور نیست، برده داری در دنیای اسلام تا همین برداشتن برده داری در آمریکا توسط آن مردک ادامه داشت، من طبق معلوماتی که دارم به من گفتند حتی همین الان در بعضی از شهرها هنوز هم برده هست لکن به میراث، یعنی جدش برده بوده، بعد پدرش برده بوده و بعدش هم خودش هنوز، به ارث، طبقه در طبقه هنوز بردگی وجود ندارد، البته نه این که شایع باشد، شنیدم هست. خب می دانید که آن دفعه هم نقل کردم که در همین مصر، شاید در حدود پارسال بود، یک زنی می خواست با یک کسی ازدواج بکند، مجلس رسمی گرفتند، آن جا اعلام کرد که من زوجه تو نیستم، من برده و کنیز تو هستم یعنی اعلام ملک کرد که من به جای این که زوجه باشم کنیز باشم ولی بعد بلافاصله ازهر در قصه دخالت کرد و گفت باطل است، کسی نمی تواند حره خودش را برده قرار بدهد، با قرار دادن که درست نمی شود که این بخواهد بگوید من برده شدم، این از انسان حر نمی تواند خودش را برده قرار بدهد و موضع گرفت و گفت این باطل است و همان ازدواج است، راه دیگری ندارد، بردگی اصلا معنا ندارد.

علی ای حال من نمی خواهم وارد این خصوصیات بشوم، ببینید یک عبارتی است که من هم خودم جای آن عبارتش در آن سرمایه درست در ذهنم نیست چون خیلی وقت پیش خواندم، چهل و خرده ای سال قبل خواندم، دیدم چند تا از مارکسیست ها تفسیر های مختلفی از این عبارت وجه تولید آسیائی را دارند، خب این پیش می آید. بعد که این جور چیزها پیش می آید شهرت یعنی بیشترین رأی در تفسیر این است، این شهرت حدسی است، می خواستم شهرت حدسی را بگویم، و این اختصاص به اسلام ندارد، اختصاص به شیعه ندارد، این همانی است که ما به آن شهرت فتوائی می گوییم اما ظاهرا اگر ما شهرت حدیث را به این معنا قبول کردیم چون دارد فیوخذ بما اشتهر بین اصحابک من حکمنا، اگر شهرت را به حکم زدیم می شود شهرت فتوائی، اگر به نقل زدیم می شود شهرت نقلی و

طبیعتا معیار این دو تا با همدیگر فرق می کند. شهرت نقلی پنج نفر می گویند خدمت امام صادق بودیم این طور فرمودند، یک نفر دیگر می گوید نه آقا امام صادق من خدمتشان بودم این طور فرمودند، شهرت نقلی چون نقل طریقت دارد اما فتوا طریقت ندارد، طریقت دارد لکن با عنصر حدس همراه است لذا این ضابطه را عرض کردیم اشتهر بین علمای اصول مخصوصا اهل سنت که اصل اولی در تعارض دو تا فتوا تخییر است اما اصل اولی در تعارض دو تا خبر تساقط است، البته آقای خوئی در فتوا هم اصل اولی را تساقط گرفتند لکن معروف بین اعلام این است که اصل اولی در تعارض دو تا فتوا تساقط نیست، تخییر است، لکن اصل اولی در تعارض، چون خبر جنبه طریقت صرف دارد، دقت فرمودید؟ حالا نکات دیگر هم دارد که چند دفعه هم سابقا عرض کردم، این ها به اصطلاح جز علم ایقوف اصول است که گفته نمی شود، نکات خیلی ریزی در این جا دارد.

علی ای حال این یک مسئله ای است و لذا عرض کردم مرحوم آقای خوئی بدون توجه به آن نکات فرمودند در تعارض فتوایین هم تساقط است و لذا ایشان قائل است که به جمع، یعنی بین دو قول احتیاط بکند، در حاشیه ایشان هم دارد. این احتیاط ایشان آن نکته فنیست این است که تعارض فتوا را مثل تعارض خبر تساقط گرفتند، چون هر دو از حجیت ساقط می شوند و از آن طرف هم که یکیش حجت است لذا باید احتیاط بکند اما در تعارض خبرین به اصل دیگر می شود مراجعه کرد، به اصول عملیه هم می شود مراجعه کرد چون تساقط است دیگر، هر دو خبرند و از حجیت ساقط می شوند. آن جا چون می دانیم یکیش هست نمی شود دیگر قبول کرد باید یک فتوایی را قبول بکند، احتیاط بکند بین هر دو فتوا. این نکته این که عده ای از آقایان گفتند باید در تعارض فتوایین احتیاط کرد نکته اش این است، حالا شرح این نکات را باید به وقت دیگری بگذاریم.

پس بنابراین آن چه که به ذهن بنده سراپا تقصیر می رسد این جا سوال از حدیث خود امام است، الخبران عنکم، عنکما، مخصوصا اگر امام باقر و امام صادق باشد، من تعجب می کنم علمای ما خیال کردند که مثلا برخورد امام صادق با روایت خودش مثل برخورد فخر رازی با روایات است، محاط است، محیط به سنت نیست.

یکی از حضار: آخه به حجیت تبعیدی خبر بر می گردد

آیت الله مددی: برای خبر انسان که حجیت تبعدی معنا ندارد. آقا شما فلان چیز و فلان مطلب را گفتید.

یکی از حضار: حضرت همیشه که نیستند، برای آیندگان و برای اصحابی که نبودند می گویند این طور باید باشید.

آیت الله مددی: خب شاید امام می خواهند همین را نشان بدهند.

یکی از حضار: می خواهند بگویند تبعدی نیست.

آیت الله مددی: نه امیرالمومنین و امام صادق هر دو دنبال یک مطلبند، شما در تعارض و اختلاف خبر حالت محاط بودن نیست، شما

محیط بشوید، وضع سنن پیغمبر، وضع سنن ائمه علیهم السلام لا ریب یک جوری است که انسان می تواند به آنها احاطه پیدا بکند،

دقت بکنید! امیرالمومنین نمی خواهد بگوید شما برو بگو این خبر اکثر روایات و این خبر اصح سند، دنبال این حرف ها اصلا شما نروید،

امام صادق هم همین راه را رفتند، همان راه امیرالمومنین. اصلا بحث ترجیح نیست، بحث بیان حجت از لا حجت است، بحث ترجیح مطرح

نشده در روایت عمر ابن حنظله، اصولا فرض روایت عمر ابن حنظله کلام خودشان است، و لذا حضرت رضا هم در آن روایتی که به

یونس فرمودند، ببینیم همه یکی هستند، حضرت رضا به حضرت یونس فرمودند إن کلام اولنا یشبه کلام آخرنا و إن کلام آخرنا یشبه

کلام اولنا و إلا لا نقول قولاً خالف قول ربنا أو سنة نبينا، ما اهل بیت از امیرالمومنین بگیرید تا زمان ما و تا زمان حضرت مهدی سلام

الله علیه در یک خط معین واحدی حرکت می کنیم، طبق آن خط معین ما جلو می رویم. دقت کردید؟ این ظاهر حدیث این طور است و

اصولا یاد می دهند که شما برخوردتان را با حدیث برخورد انفعالی قرار ندهید، برخورد حجتی قرار ندهید، ترجیح و ...، ترجیح چیست؟

ریشه های این ها را پیدا بکنید، فإن المجمع علیه لا ریب فیه، بعد می گوید فإن فیه الرشاد، کاملاً واضح است که امام می گویند فرض

این می کنند این صحیح است آن باطل است، این رشد است آن غی است، صحبت این است. این که این هم حجت است و آن هم حجت

است شما بین این دو تا یکی را ترجیح بدهید، اصلا شما در کلام خودتان این کار را نمی کنید، من از آقایان تعجب می کنم. کسی در

کلام خودش که ترجیح را ذکر نمی کند که، وقتی از شما چون مطلب خیلی واضح شد شما هم متحیر شدید مثلاً آقایان چطور پنج شش

قرن همه تصور ترجیح کردند، اصلا در کلام خود انسان که ترجیح معنا ندارد. معنای ترجیح یعنی چه؟ در اول امام به یک سیره عقلانی

مراجعه می کنند و آن این که خب افراد مختلفند، یک دفعه پنج شش تا، هفت تا، هشت تا در کوفه آمدند و لذا عمر ابن حنظله هم چون آدم دقیقی است می آید، می گوید قد رواه، کلا الخبرین عنکم مشهوران قد رواه الثقات عنکم، گاهی می شود پنج تایی نقل کردند، امام هم نمی گوید این مطلب نمی شود، خوب دقت بکنید! یعنی معلوم می شود که یک شرائطی، ظروفی پیش آمده که امام این را گفته، یا طرف اشتباه کرده یا نفهمیده یا تقیه بوده، از این که امام می آید پشت سرش باز جواب می دهند این نشان می دهد که اجمالا امام این مطلب را قبول دارند.

من تطبیق مطلب را برای فردا می گذارم، من اصل مطلب را اجمالا خدمتتان عرض کردم که ان شا الله تا فردا توضیح آن روایت و روایت را تطبیقش بکنیم و واضح بشود که این روایت ربطی به عالم ترجیح ندارد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین